

## اسلام بر ایران تسلط نگشت نه عرب

یکی از موضوعاتی که دیرزمانیست مورد توجه پاره‌ای از نویسندگان قرار گرفته این است که خیال میکنند عرب آن عرب بیابان گرد تاج و تخت ایران را بزور خود گرفته و بر سر تاسر ایران فرمانفرمائی کرده است و از اینرو بین دسته‌ای از ایرانیان وطن‌پرست و اعراب این مطلب ایجاد نگرانی نموده و در هر موقع که مقتضی پیدا شده سخن بمیان آمده و شاعر بزرگ ایرانی هم تحت تأثیر همین احساسات قرار گرفته و از زبان ایرانیان گفته است . «عرب را بجائی رسیده است کار . . . .»

این دسته از مردم با مراجعه بتاریخ پیش از اسلام موقعیت عرب را در آنروز بادستگاه پر عظمت کشور ایران در نظر گرفته بدون توجه بعلت اصلی قضیه سخنانی گفته‌اند برخی هم آشفتگی دربار پادشاه ایران و وضعیّت ایرانیان آنروز را ملاحظه نموده و گمان کرده‌اند تنها چیزی که باطبارفت شاهنشاهی ایران را سرنگون نموده همین موضوع وده است بالاخره عده‌ای از روشنفکران در اینموضوع بحث کرده و در اطراف آن بقدر توانائی خود فکر نموده و سخنانی از خود بیاد کار گذاشته‌اند .

ولی باید گفت اینموضوع معلوم و بسیار روشن و آشکار است و هر کس با اندک دقتی میتواند درک کند که اعراب چنین عمایرا بنخودی خود انجام نداده و این شہامت و فداکاری نتیجه چیز دیگری است که هر کس آن را دارا باشد بدون شك چنین مقامی را حائز میگردد و بداهت و سادگی مطلب سبب شده که جمعی در اشتباه افتند .

برای اثبات اینموضوع بهترین گواه تاریخ است چه هر کس بتاریخ

پیش از اسلام و همیچنان سرگذشت آنان پس از چند قرن نگاه کند بخوبی مطالب را خود درک نموده و بهیچ دلیلی محتاج نمیشود زبرامیبیند عرب قبل از اسلام جمعیتی نداشته و مشتی مردم پراکنده ناتوان پیش نبوده اند و باندازه ای افکار آنان پست و نارسا بوده که نوباوگان خود را زنده بگورمینمودند و بزرگترین حرقه آنان شترچرانی و نگاهداری چهار پایان بود و کمتر روزی بر آنها میگذشت که میان آنان هزارها فساد و بدبختی روی نمیداد و دچار صدها گرفتاری و بیچارگی نمیشدند و غالباً از ترس یکدیگر دربار ایران و روم پناه میآوردند و اصولاً تشکیلاتی نداشته و شخصیتی در دنیای آنروز بهیچوجه دارا نبودند تا آنکه خورشید درخشنده اسلام از افق بطحا طلوع کرد و پیغمبر محترم مامور تبلیغ این دین مبین گردید.

این مردم بدبخت بجای اینکه از این پیش آمد اظهار مسرت کنند و پیغمبر اسلام را تقویت نمایند و برای خود شخصیتی احراز کنند در مقام آزار پیغمبر بر آمده و از هر گونه سختی بر او خودداری نموده ولی از آنجائیکه اسلام بایستی جهانی را اداره کند و تمام مردم روی زمین از آن بهره مند گردند حضرتش در مقابل تمام این درشتیها بردباری نمود و دست از تعلیمات خود بر نداشت تا مشتی از مردمیکه دارای قلبی صاف و بی آرایش بوده در او جمع شده و از پرتو توجهات وی قلوب آنان منور گشت و جمعیتی از مسلمانان پا کدل تشکیل شد.

چیزی نگذشت عرب که تا آنروز نامی از آن شنیده نمیشد شهرتی پیدا نمود و سخنانی در باره او در دربار ایران رد و بدل میشد و همه از چگونگی اوضاع بیخبر و از این پیش آمد نگران بودند و شاید تمام رجال

آنروز هم می پرسیدند عرب چطور توانسته چنین مقامی را احراز نماید پیغمبر اسلام با سعی و کوشش هر چه بیشتری بقریب مردم همت کماشت و با کمک مردان خداپرست دین اسلام را بمعنای حقیقی خود در قلوب سخت اعراب جای داد مردم را بحقیقت آن آشنا نموده و آنی در کار خود غفلت نورزید و خستگی بر خود راه نداد .

چندی بدینموال گذشت و روز بروز بر عظمت این دین افزوده شد و دسته دسته بر پیروان این مذهب پیوستند کم کم دامنه عملیات مسلمین وسیع گشت و نوبت آن رسید که ملل دیگر هم مورد توجه واقع شوند و البته در درجه اول همسایگان را باید تبلیغ و ارشاد نمود در اینموقع پیغمبر اسلام «ص» رحلت فرموده مردمی که بخيال آب ودانه و با از ترس شمشیر بدور حضرتش گرد آمده بودند بنای فساد را گذاشتند و میخواستند زحمات آنحضرت را بیهوده سازند ولی از آنجائی که بنیان اسلام بر روی اساس محکمی قرار گرفته و از طرفی مردمی دانا و مسلمان در سایه تعلیمات اسلام تربیت یافته و خود بدون واسطه از محضر مقدسش استفاده کرده بودند لذا دین اسلام به پیشرو بهای خود ادامه داده و مسلمانان همانطور سر افراز و دین هم با صورتی زیبا در میان جامعه حکمفرمائی میکرد و پیوسته بر وسعت عملیات مسلمانان افزوده میشد تا در زمان خلیفه دوم نقشه ایکه پیش بینی شده بود بموقع اجرا گذارده شد و مسلمانان بایران برای ارشاد مردم حمله نموده ایرانیان در اینموقع دچار سستی فکر و عقیده بوده و میتوان گفت که اصولا رجال آنروز مقاصد اصلی مسلمانان را درك نموده و نتیجه بی فکری آنان حمله قشون اسلام بوده چه در اینموقع میتوانستند با منطق و

استدلال با مسلمانان از در صلح در آیند کشور خود را حفظ نموده از فواید و مزایای بزرگ اسلام بهره مند کردند آنان چنین عملی را انجام ندادند مسلمانان بزور خود وارد ایران شده و طبعاً ایرانیان روشن فکر مسلمانان رو بر و شده و کم کم بحقایق دین متوجه گشتند و چون فهمیدند عرب موضوعیتی نداشته و تنها چیز بکه سبب شده این افتخارات را پیدا کند همانا دین است لذا با مسلمانان دیگر همکاری نموده و در نتیجه گوی سبقت را از دیگران ربوده اند.

در اینموقع دسته ای از اعراب همان اعرابی که با فقر و فلاکت میساختند و دست از شرارت و دغل کاری بر نمیداشتند از زمان رحلت پیغمبر «ص» بتحصیلکات و نقشه کشی مشغول بوده میخواستند بنیان رفیع اسلام را متزلزل سازند ولی غافل از آن بودند که کاری جز بر انداختن بنیان خود انجام نمیدهند و اسلام برای همیشه باقی می ماند که کردند تا روزیکه امیرالمومنین «ع» را شهید ساختند و بشهادت حضرتش بیش از پیش تخم نفاق را در میان مردم پاشیدند و آنش جنگ و جدال را بر افروختند تا بنی امیه آن دسته خیانتکار بروی کار آمدند و در روی مسندیکه باید سالکان راه حقیقت بنشینند مردمی پست و زبون نشستند و زمام امور مسلمانان را بدست گرفته و خاندان رسالت را گوشه نشین نمودند و اسلام را بصورتی دیگر جلوه گر ساختند و برای اینکه خود همیشه سر کار باشند خلافت را باز بچه ساختند و هر روز بهانه ای بدست آورده و یکی از خاندان رسالت را مقتول میساختند و باز برای اینکه بمقاصد شرع خود موفق شوند و کسی در مقابل آنها عرض اندام نکند تمام سرداران و فاجحین بزرگ اسلام را بدیار نیستی فرستاده و بیگناه آنان را

محکوم بمرک می نمودند و باین اندازه باز قناعت نکرده در صدد تفرقه مسلمانان افتاده و جنگ نژادی را بین آنان بوجود آوردند طبعاً در این میان ایرانیها دچار زحمت گشته و عرب نسبت بایرانی و ایرانی نسبت بعرب بدبین شده و بغض و کینه ای که اسلام آنرا مرتفع ساخته بود دوباره وجود پیدا کرد و این احساسات که از آن زمان تا کنون ابراز میشود نتیجه همان بد کردادیهای بنی امیه میباشد.

روی هم رفته باید گفت دوره امویه بدترین دوره ای بوده که بر اسلام گذشته و در مدت تسلط آنان نه تنها پیشرفتی نصیب مسلمانان نگشت بلکه روز بروز حس دین در مردم ضعیف تر شده و صورتی دیگر پیدا نموده است باید گفت ایندسته شرارت را بحدی رسانیده اند که نه تنها دین اسلام را بدترین صورتی جلوه دادند و عرب را تشکین ساخته اند بلکه جامعه بشریت را لکه دار نمودند.

ایرانیان در اینموقع ارکارنشسته و پس از چندی پی بردند که بساط بنی امیه از دستگناه اسلام خیلی بدور است و باید چاره ای اندیشید و مردم ناتوان را از چنگال این بدان نجات داد نقشه خود را کشیدند و در پنهان اقداماتی کردند و چون بنی عباس به پیغمبر نسبتی نزدیک داشته اند بدور آنان جمع شدند از طرفی هم عموم مسلمانان از رفتار بنی امیه بتشک آمده بودند لذا پیشرفت سریعی در اینکار پیدا کردند و ایرانیان هم بانواع و سائل خود را داخل کار نمودند.

عباسیان مردمانی بسیار متعصب و در عین حال زشت و نابکار بودند ولی البته بفساد و نادانی بنی امیه نبودند و چون میدانستند توجهیکه

بدانها شده برای آنستکه نسبتی به پیغمبر صلی الله علیه و آله دارند و اگر کسانی نزدیک تر از آنها پیغمبر باشد و وارد کار شود و مردم اورا چنانکه هست بشناسند قطعاً از اینها روی میگردانند و بسمت خاندان رسالت میروند لذا بنای مخالفت را با آل رسول گذاردند و بهر کدام که دست یافتند پنجه خود را در خون پاك آنان رنگین ساختند و نیز با ایرانیان بدرفتاری نموده و بر خلاف اول کار بر آنها آزار و ستم روا داشتند کردند ایندسته هم آنچه را که میتوانستند در نزدها ملش مکشوف و دده و مردم دیندار روشن دل میدانستند که باید در اینموقع چه عملی را انجام دهند .

ایرانیان در این گیر و دار موقوع را مغتنم شمرده و از علوم اسلامی استفاده نموده و در این رشته باندازه ای زحمت کشیدند که توانستند گوی سبقت را از مسلمانان دیگر بر بایند و با عقل و منطق و هوش فطری خود از دستورات اسلام پشتیبانی کنند و علم اسلام را بدوش گیرند و بر جهانی مباحث نمایند. بدینموال میگذشت تا دوره عباسیان هم خاتمه یافت ایرانیان خوش فکر توانستند برای خود حکومتی تشکیل داده و رسماً وارد کار شوند و از مزایای دین هم بر خوردار گردند و میتوان گفت با آنکه در آنوضع آشفته و درهم و برهم آنروز پیدا کردن راه حقیقت کاری بس دشوار بوده ایرانیان باندازه توانائی خود کوشیدند تا پس از چندی حقیقت را بدست آوردند همچنین در راه کتب علوم اسلامی نهایت جدیت را مبذول داشتند و در اینراه نیز افتخاراتی کسب کردند .

از اینجا بخوبی میتوان پی برد تنها چیزیکه سبب شد عرب مقامی پیدا کند اسلام بوده و در حقیقت یگانه چیزیکه ملل مختلف و متشتت آنروز را بدور هم جمع کرد و باهم مهربان ساخت اسلام بوده ولی